



بخش سوم: تجلی تاریخی و اجتماعی | ۳۴۷

نقش فلسفه در منظومه فکری و رفتاری امام خمینی ره

نقش فلسفه

در منظومه فکری و رفتاری امام خمینی رهبر

حجت الاسلام والمسلمین شیخ علی رضایی تهرانی

چکیده

امام خمینی رهبر فیلسوفی الهی، عارفی ربانی، فقیهی اصولی و مرجع تقلید مردم و درعین حال رهبر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی در ایران بود. امام به خاطر استعداد، شایستگی‌ها و موهبت‌های بی‌کران الهی به فراگیری بسیاری از معارف و علوم اسلامی پرداخت و در آنها تخصص ویژه و مهارت کامل پیدا کرد. او ضمن تحصیل دروس فقهی متعارف، به آموختن و مطالعه متون عرفانی، کلامی، سیاسی، ادبی، نجومی و هیئت جدید و قدیم پرداخت و با مبانی فلسفه غرب آشنا و به مباحث فلسفه اسلامی تسلط کامل داشت. اندیشه و سیره سیاسی امام، مبتنی بر اصول مستحکمی نظیر جهان‌بینی توحیدی، وحی الهی، سنت و سیره معصومین علیهم‌السلام، پیوند دین و سیاست، اجتهاد، عقلانیت دینی، توجه به مقتضیات زمان و مکان

۱. تاریخ سخنرانی: خرداد ۱۳۸۶ش و برای آشنایی با ایشان رک: نشست سوم در همین کتاب.



و لزوم تأمین مصالح جامعه اسلامی و سایر مؤلفه‌های فقه غنی اسلامی است. عامل اصلی پیوند ابعاد مختلف شخصیتی و فکری حضرت امام خمینی علیه السلام با تمام ژرفا و گستردگی‌شان که در عین حال آنها را به شکل کلیتی یکپارچه و واحد درمی‌آورد، «فلسفه و تفکر فلسفی» است. در این گفتار، استاد رضایی نقش فلسفه در منظومه فکری امام خمینی علیه السلام را بررسی کرده است. وی در ابتدا معنای فلسفه، منظومه فکری و رفتاری و رابطه امام با فلسفه و جایگاه ایشان در فلسفه اسلامی را تبیین می‌کند و در ادامه، تأثیر فلسفه بر ساحات مختلف عملی و نظری زندگی ایشان را تحلیل می‌نماید. او در پایان به مصادیقی مختصر از این اثرگذاری اشاره دارد. واژگان کلیدی: امام خمینی، منظومه فکری رفتاری امام خمینی، فلسفه اسلامی، عرفان اسلامی.

مقدمه

بحث ما در ارتباط با نقش فلسفه در منظومه فکری و رفتاری امام خمینی است. این عنوان سئوالاتی را به وجود می‌آورد، که به گمانم اگر به آنها پاسخ داده شود، بحث مورد نظر نیز منقح خواهد شد. برخی از این پرسش‌ها و پاسخ‌های آن در حکم مبادی تصویری و تصدیقی بحث ما است. پرسش‌های مورد نظر ما به قرار زیر است:

فلسفه به چه معنا است؟ منظومه فکری و رفتاری چیست؟ آیا فلسفه‌دانی می‌تواند در منظومه فکری و رفتاری آدمی نقشی ایفا کند؟ آیا امام یک فیلسوف بود؟ آیا امام دارای منظومه فکری و رفتاری بود؟ آیا فلسفه‌دانی در منظومه فکری و رفتاری امام نقش داشت؟ و آخرین پرسش اینکه اگر فلسفه‌دانی در منظومه فکری و رفتاری امام نقش داشت، جایگاه فلسفه نسبت به سایر آموزه‌ها و دانش‌های مرحوم امام چه بود؟

بخش اول: تبیین موضوع بحث

۱-۱. فلسفه به چه معناست؟

شاید امروزه بتوان تعریفی جامع‌الاطراف از فلسفه که مورد قبول همه باشد، ارایه کرد. به



اعتقاد بنده، حقیقت هر علم را حداقل با سه چیز می‌توان شناخت: موضوع آن علم، غرض و اهداف آن علم و روش به کار رفته در تحقیق آن علم. موضوع فلسفه را می‌توان «موجود بماهو موجود» یا «هستی بدون قید»؛ یا «هستی من دون آن یتخصص ریاضیاً أو طبیعیاً أو منطقیاً أو خلقیاً» در نظر گرفت. روش فلسفه نیز «تعقل صرف و برهان محض» و غایت و هدف آن، «تصویر صحیح هستی در فاهمه آدمی» است.

بنابراین فلسفه را می‌توان چنین تعریف کرد: فلسفه «دانشی برهانی است که از هستی، از آن جهت که هستی است بحث می‌کند تا تصویری صحیح و کامل از آن در فاهمه انسانی به دست دهد.» در بحث خود فلسفه را به این معنا به کار می‌برم و البته نیم‌نگاهی نیز به فلسفه‌های مضاف به ویژه حکمت عملی و فلسفه سیاست خواهم داشت.

۱-۲. تعریف منظومه فکری و رفتاری

گمان ما بر این است که رفتارهای آدمی نشانگر اعتقادات و عقاید او و اعتقادات آدمی جلوه‌ای از نگرش‌ها و افکار اوست. معمولاً فکر منظم، رفتار منظم و فکر پریشان، رفتار پریشان را به دنبال دارد. انسان‌هایی که شخصیت آنها شکل نگرفته است، فکر منظم ندارند و چون فکرشان منظم نیست، رفتار منتظم و منتظم نیز ندارند. به تعبیر امام علی بن ابیطالب علیه السلام: «ینعقون مع کل ناعق و یمیلون مع کل ریح». از سویی ممکن است فکری منظم باشد؛ اما صاحب فکر، منظومه فکری نداشته باشد.

۱-۲-۱. شکل‌گیری منظومه فکری

منظومه فکری زمانی در انسان‌ها شکل می‌گیرد که همه اندیشه‌ها و اندیشیدن‌های شخص، علاوه بر ارتباطی منطقی و ارگانیک که بین اجزاء آن وجود دارد، دارای محوری واحد نیز باشد و این تنها در صورتی رخ می‌دهد که شخصیت طرف شکل گرفته باشد. امروزه دنیا مبتلا به بیماری بحران هویت است. بحران هویت عمدتاً دو منشأ دارد: بی‌شخصیتی و تعدد شخصیت. بی‌شخصیتی و تعدد شخصیتی که در آن شخصیت‌ها با هم ارتباط ارگانیک و منتظم نداشته



باشند، باعث رفتارهای پیریشان می‌شود. به هر حال انسانی دارای منظومه رفتاری و فکری است که اجزای تمامی رفتارهایش، گرچه به ظاهر متناقض بنماید، با هم ارتباط منطقی دارد و این مجموعه حول محوری واحد می‌گردد.

۳-۱. نقش فلسفه در منظومه فکری رفتاری

اگر بدانیم فلسفه نوعی جهان‌بینی است و اگر نگرش‌های موجود در آن یقینی بوده و قهراً عقیده را به دنبال داشته باشد، طبیعی است منظومه ایجاد می‌کند و فکر و رفتار انسان را رقم می‌زند. در واقع چون نفس فلسفه، دانشی نظام‌وار است اگر در ذهن نشسته و یقین و اعتقاد را به دنبال داشته باشد، یقیناً منظومه فکری و رفتاری برای انسان ایجاد می‌کند.

۴-۱. آیا امام فیلسوف است؟

بنده به دو جهت این سؤال را مطرح می‌کنم. یک جهت این است که احساس می‌کنم گاهی بعضی از شخصیت‌های ما از نظر فکری تحریف می‌شوند. فرض کنید بنده صدرالمتألهین را طوری تفسیر کنم که او را به عنوان تفکیکی سترگ معرفی نمایم و یا علامه طباطبایی را طوری تعریف کنم که مثلاً به عنوان امام تفکیکیان مطرح شود. اینها نوعی تحریف شخصیت است. نمی‌توان شخصیتی را با ذکر چند سخن و بدون در نظر گرفتن شخصیت تاریخی و منظومه فکری اش، به گروه و طرز فکری خاص نسبت داد.

نکته دیگر این است که مرحوم امام از سال ۱۳۲۸ به این طرف به خاطر برخی مصالح اجتماعی از اظهار و بروز فلسفه‌ای که در جان خود داشتند، دست کشیدند و به فقه و اصول پرداختند، به حدی که حتی شاگردان متأخر حضرت امام که دوره فقه و اصول ایشان را درک کردند از آن سابقه غافل مانده و گاه این مطلب را که اصلاً ایشان فلسفه یا عرفانی گفته باشند، انکار کردند.

۴-۱-۱. تقسیم‌بندی هفت‌گانه رابطه انسان و فلسفه

می‌توان رابطه آدمیان با فلسفه را به عنوان یک دانش به هفت گونه تقسیم کرد:



گروه اول، کسانی هستند که فلسفه نمی‌دانند و با فلسفه مخالف هستند. گروه دوم، کسانی هستند که فلسفه نمی‌دانند و با آن مخالفتی نیز ندارند. گروه سوم فلسفه می‌دانند؛ ولی به آن اعتقادی ندارند. گروه چهارم، فلسفه می‌دانند و به آن اعتقاد نیز دارند؛ اما تفکر فلسفی پیدا نکردند. گروه پنجم، کسانی هستند که فلسفه می‌دانند، به آن اعتقاد دارند و دارای تفکر فلسفی نیز هستند. گروه ششم طبق فرمایش حضرت استاد آیت‌الله جوادی آملی، حکیم بالفطره هستند؛ یعنی نه تنها تفکر فلسفی دارند؛ بلکه گویا فلسفه در نهاد ایشان است. و سرانجام گروه هفتم، علاوه بر اینکه تفکر فلسفی دارند و حکیم بالفطره هستند؛ دارای مکتب فلسفی و سیستم فلسفی نیز هستند مانند صدرالمتألهین.

۱-۲. رابطه امام علیه السلام با فلسفه

به نظر بنده مرحوم امام در فلسفه محض دارای مکتب فلسفی نیستند. ایشان در فلسفه سیاست مکتب فلسفی دارند؛ ولی در فلسفه به معنای عام نه. در واقع ایشان از شارحان قوی صدرالمتألهین است. خود بنده تا پیش از اینکه به تقریرات ایشان بر شرح منظومه و شرح اسفار مراجعه کنم، گمان نمی‌کردم این قدر حکمت متعالیه را عمیق هضم کرده باشند! بنابراین مرحوم امام یقیناً در گروه پنجم یا در گروه ششم می‌گنجند، تفکر فلسفی دارند، حکیم بالفطره هستند و به فلسفه معتقد مانده‌اند؛ اما مکتب فلسفی ندارند.

۱-۵. آیا امام دارای منظومه فکری و رفتاری بودند؟

بنده معتقد هستم امام دارای منظومه فکری و رفتاری هستند؛ اما به جهت پیچیدگی، این منظومه فکری و رفتاری هنوز کشف نشده است. و به نظرم می‌توان پیشنهاد داد رشته‌ای دانشگاهی در سطح دکتری فقط برای بررسی و کشف منظومه فکری و رفتاری مرحوم امام طراحی شود.

۱-۵-۱. عوامل پیچیدگی منظومه رفتاری امام علیه السلام

اما سرّ این پیچیدگی چیست؟ من به نظرم چندعامل در این پیچیدگی دخیل است. یکی



استعداد ذاتی در زمینه‌های گوناگون است. مرحوم امام واقعاً در زمینه‌های مختلف؛ مانند فلسفه، عرفان، فقه، اصول، تفسیر، سیاست، مردم‌شناسی و ادبیات استعداد ذاتی داشتند. عامل دوم، همت بلند و پشتکار است. سومین مؤلفه که منظومه رفتاری و فکری ایشان را پیچیده کرده است، شجاعت کم‌نظیر ایشان است. چهارم، تعلّم و درس خواندن در حوزه علمیه با فضا و جوّ آزاداندیشی که بر حوزه‌ها حاکم است. پنجم درک محضر اساتید بنام در رشته‌های مختلف؛ مانند مرحوم آقا شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه علمیه قم، مرحوم شاه‌آبادی و مرحوم ملکی تبریزی است. و بالأخره عامل ششم که از همه عوامل مهمتر است، نوآر بودن و داشتن ذهن خلاق است. خلاصه کلام اینکه امام دارای منظومه فکری و رفتاری بود.

بخش دوم: نقش فلسفه در منظومه فکری و رفتاری امام علیه السلام

۱-۲. رابطه فلسفه و عرفان در منظومه فکری و رفتاری امام علیه السلام

طبق مطالعات بنده، خردورزی عمیق مرحوم امام علیه السلام به معنای عام، ایشان را به سمت خواندن فلسفه رهنمون کرده است. خواندن فلسفه در زمان ایشان، حتی در حوزه علمیه قم نیز رواج نداشت. تنها مرحوم آقا شیخ علی اکبر حکمی و بعد هم مرحوم رفیعی قزوینی بودند که فلسفه تدریس می‌کردند. قرائت فلسفه با چاشنی عرفان که در نحله حکمت متعالیه مطرح است، مرحوم امام را به سمت عرفان کشاند؛ به نحوی که عرفان، محور همه رفتار و افکار و گفتار مرحوم امام شد. اما در عین اینکه ایشان از فلسفه به سوی عرفان گذر کردند، باز هم فلسفه محوریت داشت و در واقع به برکت فلسفه بود که مرحوم امام علیه السلام به عرفان منفی دچار نشدند، از تعصب باطل که لازمه برخی از ارادت‌ها است مبرا ماندند، و حق ساحت‌های مختلف را حفظ کرده و این ساحت‌ها را درهم نیامیختند.

مرحوم امام تصریح دارند و می‌گویند من فلسفه و عرفان اصطلاحی را حجاب می‌دانم؛ ولی خرق حجاب را لازم می‌دانم تا انسان بتواند به مرحله بالاتر قدم بگذارد. عرفان امام بواسطه سکنداری همین فلسفه، خرد و عقل و برهان، عرفانی سالم است و به همین خاطر ایشان



عرفا را نیز و امدا را ملاصدرا می دانند و معتقد هستند حرف های متین عرفا را نیز صدرا المتألهین به کرسی نشاند و برهانی کرد. بنابراین فلسفه در منظومه فکری و رفتاری امام علیه السلام نقشی بی بدیل و بی نظیر است.

۲-۲. تأثیر فلسفه در منظومه فکری رفتاری امام علیه السلام

فلسفه در منظومه فکری امام هم تأثیر تأسیسی داشته است، هم تأثیر تکمیلی و هم تأثیر تصحیحی و در ایجاد منظومه فکری و رفتاری و تکمیل و عمق بخشی به این منظومه اثرگذار بوده است. شواهدی متعدد در این زمینه وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می کنم.

۲-۲-۱. امام و مکتب اصولی نجف

مرحوم امام یکی از نقادان به نام مکتب اصولی نجف است. با اینکه مرحوم نائینی در اصول بسیار بزرگ بود، مرحوم امام اصول ایشان را مورد انتقاد قرار می داد؛ زیرا تفکر فلسفی امام، ایشان را از خلط حقیقت و اعتبار مصون داشته و سبب می شد امام علیه السلام از خلط و خبطی که در علم اصول می شد و هنوز هم کمابیش می شود، مبرا بماند.

۲-۲-۲. منش سیاسی و اجتماعی امام علیه السلام

در بخش اجتماع و سیاست نیز مشی فلسفی بر تفکرات امام حاکم بود. ایشان در فرانسه مصاحبه ای داشتند که در آنجا تصریح کردند من با اصل سلطنت مخالفم، حالا سلطان هر که می خواهد باشد! زیرا مخالف عقل و فلسفه است. به چه دلیل اگر پدر مرد فرزند باید جای او بنشیند، مگر فرزند شاه حتماً باید خودش شاه شود. در نامه ای که امام علیه السلام به گورباچف نوشتند این نکته را تذکر می دهند که ما در فلسفه اثبات کردیم «القسری لایدوم»؛ یعنی حرکت قصری دوام ندارد و مخالفت با خدا حرکت قسری است. نظام بلشویکی اگر هفتادسال و در هفتاد کشور حاکم باشد؛ چون حرکت قسری است، دوام نمی یابد.

۲-۲-۳. مکتب فقهی امام علیه السلام

در فقه نیز امام به خاطر پشتوانه های فلسفی از یکسویه نگری مبرا ماند. ایشان به رساله های



عملیه این اشکال را گرفت، که عقل اقتضا می‌کند آنچه مورد احتیاج مردم است در آنها باشد؛ بنابراین چرا بحث امر به معروف و نهی از منکر در رساله‌ها مطرح نمی‌شوند؟!

۲-۳. حضور فلسفه در ساحات مختلف زندگی امام علیه السلام

حضور فلسفه در ساحات‌های مختلف زندگی ایشان بسیار بسیار پررنگ است. گرچه ایشان عملاً از فلسفه به عرفان گذر کردند، و به اعتقاد بنده تأملات عرفانی زیربنای همه رفتارها و افکار ایشان شد. حتی تدریس ایشان در فلسفه نیز به گفته شاگردان‌شان با ذوق عرفانی همراه بود؛ اما در عین حال فلسفه محوریت دارد، و این گونه نیست که ذوق عرفانی عنان تعقل و خردورزی را از دست ایشان خارج کند.

نگرش حکیمانه و خردورزانه مرحوم امام، این پیامد را در منظومه فکری و رفتاری ایشان داشت که به شدت حق‌گرا بودند و اصلاً چیزی را که از نظر عقلی نمی‌پسندیدند و قبول نداشتند، بر خودشان تحمیل نمی‌کردند.

۲-۳-۱. مصادیق عینی تأثیر حکمت و فلسفه بر منظومه فکری رفتاری امام علیه السلام

مرحوم امام هیچ‌گاه بخش جواهر و اعراض اسفار یعنی جلد چهار و پنج در نسخه‌های جدید و جلد دوم در نسخه‌های چهارجلدی قدیم را تدریس نکردند. ایشان معتقد بودند در مجموع در این زمینه‌ها مطالبی جدید هست که باید آنها را آموخت. این حریت و آزاداندیشی ناشی از تفکری حکمی و فلسفی است که وقتی به این نتیجه می‌رسند که خواندن برخی مطالب لازم نیست، آنها را تدریس نیز نمی‌کنند! بسیاری از علماء گذشته ما بعد از صدرالمتألهین، عرفان را از مکتب صدرالمتألهین آموختند، اما مرحوم امام به‌طور مستقل شروع به خواندن عرفان کردند، چون احساس کردند باید این علم را مستقل بخوانند.

امام در مسئله سیاست و دخالت در حکومت بر علیه اندیشه سنتی حوزه قیام کردند، و در فتاوای فقهی خود حریتی داشتند، که همه اینها حاصل آن تعقل و خردورزی و حکمت‌اندوزی ایشان بود؛ به حدی که حتی بعضی از شاگردان نزدیک، برخی از فتاوای ایشان را برتافتند!



بنابراین به عقیده بنده همه اینها متأثر از آن منظومه نظام وار، سازوار و متناسب الاجزایی است که مرحوم امام بر اثر ۲۴ سال حکمت گفتن، حکمت خواندن، حکمت تدریس کردن، حکمت نوشتن و بعد نیز عرفان آموزی بدست آورده بودند.

پرسش و پاسخ

س: در میان فیلسوفان مسلمان کسانی بودند که در عین حال که وارد مباحث متافیزیکی و هستی‌شناسی می‌شدند تا حدودی هم به مباحث فلسفه‌های مضاف از جمله فلسفه سیاسی گرایش داشتند. نمونه معروفش فارابی است که علاوه بر متافیزیک، فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق نیز دارد. آیا در مورد امام نیز چنین گرایشی صادق است؟

ج: در مباحث خود اشاره کردم که حضرت امام را در فلسفه، شارح صدرالمتألهین می‌دانم؛ اما به نظرم در فلسفه سیاست ایشان صاحب مکتب است که البته اگر بخواهیم بحث فلسفه سیاست ایشان را مطرح کنیم یک هم‌اندیشی و همایش جدید می‌طلبد. بنده معتقدم که در فلسفه سیاسی حضرت امام دیدگاه‌های فلسفی و عرفانی ایشان سهمی وافر دارد که نیاز به تشریح و تبیین دارد.

س: آیا منظور از عرفان با قرائت صدرایی یا عرفانی که فلسفی شده است همان عرفان نظری است، و آیا عرفان با قرائت صدرایی در امام همان عرفان نظری است و این عرفان محور افکار امام است؟

ج: در ضمن سخنان خود اشاره کردم که گرچه مرحوم امام از فلسفه به سمت عرفان گذر کردند؛ اما حتی در ساحت عرفان نیز سکان‌داری در دست خردورزی و حکمت ایشان است. عرفا از مرحله‌ای در عرفان به «هذا طور و وراء طور العقل» تعبیر می‌کنند، این مرحله‌ای است که عقل به آن دستیابی ندارد. بنده در اصطلاحات کاشانی، اصطلاحی دیدم به نام المسألة الغامضة، و معنای آن این است که برخی مطالب اصلاً با عقل قابل فهم نیست. هنر صدرالمتألهین این



است که بدون تقلیل مرتبه آنچه که در عرفان «طور وراء طور العقل» خوانده می‌شود، با تأسیس قواعدی مانند «بسیط الحقیقة کل الاشياء» - که البته اصل این قوانین را نیز از عرفان الهام گرفته است، - آنها را قابل فهم و دفاع عقلانی کرده و بر مباحث عرفانی برهان اقامه می‌کند. منظور بنده از تقریر صدرایی نیز این است که مرحوم امام عرفان را واقعاً عرفان می‌دانستند و عرفان خوانده بودند نه اینکه با عینک فلسفه، عرفان بخوانند.

س: در منظومه فکری امام، اندیشه فلسفی و رویکرد فلسفی ایشان بیشتر مؤثر بوده است یا فلسفه دانی ایشان؟

ج: یاد این جمله مشهور افتادم که معلم کسی نیست که اندیشه‌ها را به انسان بیاموزد؛ بلکه معلم کسی است که اندیشیدن را به انسان بیاموزد. بنده تصور می‌کنم که شاید تعدادی اندک از فیلسوفان ما، لااقل در ساحت حوزتین مشهد و قم، دارای تفکر فلسفی بودند، عمدتاً فلسفه می‌دانستند و گاه خوب هم می‌دانستند؛ اما داشتن تفکر فلسفی نصیب و روزی همه نبود و بنده گمان می‌کنم، امام دارای تفکر فلسفی بود و همین تفکر بیش از همه در منظومه رفتاری و فکری مرحوم امام اثرگذاری داشت.

س: لطفاً در مورد نظر امام که معتقد بودند عرفان و حکمت صدرایی ریشه دینی دارد توضیح بیشتری دهید.

ج: به نظرم این مطلب به بحث مشهوری که مدتهاست در ساحات مختلف فرهنگی کشور مطرح بوده و هست بازمی‌گردد، یعنی اینکه اصولاً آیا علمی با پسوند اسلامی داریم یا نه و اگر داریم به چه معنا است. مثلاً مرادمان از تعبیر فلسفه اسلامی چیست و آیا این واژه، متناقض‌نما نیست؟ مرحوم شهید مطهری در آغاز آشنایی با علوم اسلامی برای چنین واژگانی چهارمعنا ذکر کرده و معتقد هستند براساس سه معنا این تعبیر تعبیر درستی است.

به نظرم درحقیقت جواب، خودبه‌خود روشن است. ما معتقد هستیم دین، برنامه انسان‌سازی



است، و همان گونه که انسان دارای لایه‌ها و ابعاد گوناگون است، دین نیز آمده تا همه این ابعاد را تغذیه کند و برای همه این مراحل و ابعاد نیز برنامه دارد. پس اگر ما تعبیر به فلسفه اسلامی می‌کنیم، این تعبیر را تعبیری حقیقی می‌دانیم؛ یعنی واقعاً آنچه که الآن به عنوان حکمت با پسوند اسلامی در دست ما است، دقیقاً برخاسته از تعالیم دینی است که اتفاقاً در مواردی بسیار ما این آموزه‌ها را در گذشته حکمت و در امثال ارسطو و افلاطون نمی‌بینیم. پس اینکه کسانی چون مرحوم امام برای حکمت صدرایی ریشه دینی قایل هستند، دقیقاً به این خاطر است که صدرالمتألهین با اینکه فیلسوف است اما در مقام اندیشیدن آموزه‌های او راهبر اوست و او را هدایت می‌کند. یقیناً اگر صدرالمتألهین تفسیر و شرح اصول کافی نمی‌دانست و با حدیث و قرآن مأنوس نبود، به وحدت شخصی و به مفهوم بسیط الحقیقه نمی‌رسید.

بنده گمان می‌کنم باید نظیر کاری که مرحوم میرزامهدی آشتیانی درباره قاعده الواحد کرده است، درباره سایر قوانین و ضوابط فلسفی نیز انجام شود. ایشان کتابی چهارصد صفحه‌ای نوشته‌اند که تقریباً نیمی از آن ادله نقلی قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» است. با این کار انسان به وضوح می‌فهمد که فلسفه اسلامی تا چه حد، ریشه در تفکر شیعی و معارف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام دارد. مرحوم امام نیز بر همین معنا تأکید دارد. صدرالمتألهین در جلد نهم اسفار به صراحت می‌گوید اگر سخنی از معصوم بیابم که از نظر دلالت نص، و از نظر سند متواتر باشد، این سخن حد وسط برهان قرار می‌گیرد، یعنی سخن معصوم را بی واسطه کاشف از واقع و عین واقع می‌داند. این چنین فلسفه‌ای مسلماً ریشه در دین و معارف دینی دارد.

س: اصلاً چه اصراری وجود دارد بر اینکه ما علمی دینی داشته باشیم که تمام مواد و مصالحش از منابع دینی اخذ شده است؟! مگر فقه اسلامی ما تمام مطالبش از کتاب و روایات اخذ شده است که ما اصرار داریم فلسفه و عرفان اسلامی و تعلیم و تربیت اخلاقی نیز چنین باشد؟ آیا چنین اصراری امری معقول است؟

ج: درحقیقت این اصرار از اینجا نشأت گرفته که مثلاً چون حکمت و عرفان پیش از اسلام



سابقه‌ای داشته است، ممکن است به این اعتبار پنداشته شود که حکمت اسلامی چون حکمتی است که از یونان آمده است اسلامی نیست. اما وقتی به تفسیر نگاه می‌کنیم - نه به عنوان شرح هرمنوتیکی متن دینی؛ بلکه به عنوان تفسیر قرآن مجید - چون تا قرآنی نبوده تفسیر معنا نداشته است. پس علمی صددرصد اسلامی است و همین امر مایهٔ شبهه است. می‌خواهم عرض کنم همان‌طور که مرحوم مطهری نیز می‌گوید، اگر هنگامی که علمی را مستندسازی می‌کنیم، منبع خاصی چهرهٔ غالب آن را شکل می‌دهد، چه معنی دارد آن علم را با پسوند خاصی بنامیم.

برای مطالعهٔ بیشتر

۱. اردبیلی، سید عبدالغنی، تقریرات فلسفی امام خمینی، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی رحمته، تهران، ۱۳۸۱ش.
۲. امام خمینی، کوثر، مجموعه سخنرانی‌های حضرت امام خمینی، همراه با شرح وقایع انقلاب اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱، تهران، ۱۳۷۴ش.
۳. انصاری، محمدجواد، ماهنامه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس (حضور)، ش ۵۸، ۱۳۸۵ش.
۴. پسندیده، محمود، نگاهی گذرا به حوزه علمیه نجف اشرف، مشکوه، ش ۶۸ و ۶۹.
۵. جمشیدی، محمدحسین، ویژگی‌های حکومت مطلوب از منظر امام خمینی رحمته، فصلنامه متین، سال دوم، ش ۹، ۱۳۷۹ش.
۶. جوادی آملی، عبدالله، آوای توحید: نامه امام خمینی رحمته به گورباچف و شرح نامه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته، تهران، ۱۳۷۳ش.
۷. —، بنیان مرصوص امام خمینی رحمته، قم، اسراء، چ ششم، ۱۳۸۴ش.
۸. —، چندنوشته در معرفی حوزه علمیه نجف، پژوهش و حوزه، ش ۱۶، ۱۳۸۲ش.
۹. حسنی، سید حمیدرضا، علی‌پور، مهدی، حوزه نجف، داشته‌ها و بایسته‌ها، پژوهش و حوزه، ش ۱۶.
۱۰. درویشی‌سه‌تالانی، فرهاد، نامه امام خمینی به گورباچف، مطالعات انقلاب اسلامی، ش ۱۳، ۱۳۸۷ش.
۱۱. فراهانی، مجتبی، سلسله موی دوست؛ خاطرات دوران تدریس امام خمینی رحمته، مؤسسه نشر و تنظیم



- آثار امام خمینی علیه السلام، تهران، ۱۳۸۵ ش.
۱۲. سیمایی، حسین، ثابت و متغیر در اندیشه سیاسی امام خمینی علیه السلام، فصلنامه حکومت اسلامی، سال چهارم، ش ۲، ۱۳۷۸ ش.
۱۳. عبودیت، رسول، شرح پیام امام خمینی علیه السلام به میخائیل گورباچف، رشد آموزش معارف اسلامی، ش ۵ و ۶.
۱۴. فراتی، عبدالوهاب، مفهوم حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی از دیدگاه امام خمینی علیه السلام، فصلنامه علمی-پژوهشی علوم سیاسی، سال دوم، ش ۵، ۱۳۷۸ ش.
۱۵. فنائی اشکوری محمد، فلسفه اسلامی در ایران معاصر، فصلنامه اسراء، سال اول، ش ۲، ۱۳۸۸ ش.
۱۶. قاضی زاده، کاظم، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی علیه السلام، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، تهران، ۱۳۷۷ ش.
۱۷. لاجوردی، حبیب، خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی، انتشارات بازتاب نگار، تهران، ۱۳۸۸ ش.
۱۸. لکزایی، رضا، روش شناسی فلسفی امام خمینی علیه السلام، تاریخ فلسفه، ش ۳، ۱۳۸۹ ش.
۱۹. —، ثبات و تحول در اندیشه سیاسی امام خمینی علیه السلام، فصلنامه علوم سیاسی، سال دوم، ش ۵، قم، ۱۳۷۸ ش.
۲۰. مبلغی، احمد، مکتب اصولی امام خمینی (۱) امام و تاریخ علم اصول، فقه، ش ۴۰، ۱۳۸۳ ش.
۲۱. —، مکتب اصولی امام خمینی (۲)، عنصر «عرف محوری» در روش اصولی امام خمینی، فقه، ش ۴۱.
۲۲. —، مکتب اصولی امام خمینی و منابع علم اصول، فقه، ش ۴۳، ۱۳۸۴ ش.
۲۳. مهریزی، مهدی، مکتب اصولی امام خمینی علیه السلام، آینه پژوهش، ش ۶۰، ۱۳۷۸ ش.
۲۴. نبوی، سید عبدالامیر، تطور اندیشه امام خمینی علیه السلام، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام، ش ۷ و ۶، ۱۳۷۷ ش.
۲۵. ورعی، سید جواد، ناصری، علی اکبر، مبانی فقهی انقلاب اسلامی در اندیشه امام خمینی علیه السلام، فصلنامه حکومت اسلامی، سال چهارم، ش ۱۴، ۱۳۸۸ ش.



| ۳۶۰ | کرانه‌های عقل و معنا |

| گفتارهایی در موضوعات و مسایل کلامی، فلسفی و عرفانی |